

## با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

استاد مسعود ریاضی

### اثر تعلیم و تربیت در سرنوشت انسانها

ما به وحدت عالم و یکتایی هستی معتقدیم. پس برای آفرینش جبر و هندسه‌ای قائل هستیم. فرماندهی عالم خود عالم است و نیرو در تمام ذرات و امواج عالم متجلی است و ماده و انرژی یک حقیقت است. نظام اتم آفرینش برای هر موجود و پدیده‌ای سرشت و سرنوشتی برقرار فرموده است. آنها که جبر عالم را قبول ندارند و برای انسان اراده و اختیار و حق انتخاب قائل هستند، تعلیم و تربیت و ارشاد انبیا و اندرز و تشویق و تنبیه را یکی از دلایل مهم اختیار بشر می‌دانند، اما جبریون قدرت تمرین و نیروی اختیار و حق انتخاب را در نهاد بشر باز هم از ناحیه طبیعت یا خدا می‌دانند و می‌گویند: اختیار و حق انتخاب را بشر از کجا آورده است؟

آیا انسان در آفرینش خود دخالتی داشته یا او را از پدر و مادری معین، در زمانی معین و در منطقه‌ای مشخص بدون اجازه مشورت با او بوجود آورده‌اند که شاید اگر او را مخیر و مختار می‌کردند اصلاً حاضر نبود به دنیا بیاید و یا طرح و نقشه‌ای دیگر برای خود مقرر می‌داشت. بحث ما در جبر و اختیار نیست. امروز می‌خواهیم درباره اثر تربیت خانوادگی و محیط در سرنوشت انسانها صحبت کنیم.

در جامعه فعلی ما هر انسانی چهار مرحله را طی می‌کند که در مرحله اول سه شخصیت متفاوت و سه چهره مختلف دارد. در مراحل دیگر نیز وحدت شخصیت صد در صد نخواهد بود و این سه چهره متفاوت همراه انسان تا آخر عمر تعیین کننده سرنوشت اوست. اما بعضی از این چهره‌ها کمرنگتر می‌باشد.

انسان دارای سرشت و مکانیسمی خاص است که آنرا نهاد طبیعی و فطری می‌نامند. فرهنگ مترقی و تعلیم و تربیت صحیح علمی آن است که این نهاد و سرشت طبیعی را درست پرورش دهد به بیان دیگر تربیت تابع فطرت می‌باشد.

پیروان اسلام معتقدند قوانین اسلام با فطرت پاک انسانی هماهنگی دارد. البته باید این ادعا با برهان منطقی ثابت شود. ولی ادعای اول ما که، تربیت باید بر خطوط نامرئی سرشت و مکانیسم نوزاد پیاده شود قولی است که جملگی برآند.

سعدی می‌فرماید: « تربیت یکسان است و استعداد مختلف » از قول من به جناب شیخ مصلح الدین بگویند فرهنگ مترقی و جامعه آدم‌ها چنین نیست. در جامعه ارتجاعی و فرهنگ کهنه و عقب مانده و استعمار زده تربیت یکسان است و استعداد مختلف. کلام دیگر شیخ سعدی جامعه شناس بزرگ شرق و مربی اخلاق این است که "تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است" باز هم به شیخ بزرگوار تذکر می‌دهیم اگر ناهل را (که به نظر ما وجود ندارد و ما همه را اهل می‌دانیم) مطابق سرشت و مکانیسم مغزی او تربیت کنند به هیچ وجه رابطه گنبد و گردکان پیدا نخواهد شد و سرشت انسان تربیت موافق خود را خواهد پذیرفت و رشد طبیعی و تکاملی صورت خواهد گرفت. اما در جوامع عقب مانده و کهنه پرست و استعمار زده که بزرگان قوم روی خودخواهی، یک نوع

تعلیم و تربیت را در جامعه به صورت دین و رسم و سنت جاری می کنند چون انسانشناسی آنها انحرافی است، گردکان را بر نوک گنبد قرار می دهند و نتیجه مطلوب بدست نمی آورند.

هنوز هم جوامع بشری با این شکل یعنی عدم هماهنگی تعلیم و تربیت و سرشت و مکانیسم انسانها روبروست. خوشبختانه علمای تربیت در قرن اخیر به غلط بودن روش فرهنگی و تربیتی همه جوامع بشری پی برده اند و با طرح روانشناسی کودک، برای بازشناسی استعدادها و برنامه ریزی تربیتی مطابق سرشت کودکان راههایی نیمه اساسی و غیربنیادی به صورت تئوریهای فلسفی پیشنهاد کرده اند که کم کم حک و اصلاح می شود و جنبه علمی پیدا خواهد کرد.

وحدت نوین جهانی با ارائه حکمت نوین بر اساس شناخت راستین نهادهای فطری انسانها این نقیصه بزرگ تربیتی را مرتفع خواهد کرد و جامعه ایده آل و آن محیط سعادت درخشانده وحدت نوین جهانی را در پهنه زمین برقرار خواهد نمود. در این راه بذل همت کنید.

اثر نامطلوب تعلیم و تربیت کهنه و قوانین فرسوده غیر علمی در ساختن شخصیت انسانها

در خانواده بطور ناخودآگاه جنایتی خطرناک بنام تربیت صورت می گیرد. جنایتی که جوامع بشری را همواره در پرتگاههای هولناک ساقط کرده است که البته این هم از سرنوشت جهان بیرون نیست اما به عذر جبر عالم و اعتقاد به تقدیر و سرنوشت نمی توان از کوشش و پیشرفت باز ایستاد. بقول شاعر: "اگر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم." پس این که ناچارم در این مقاله خلاف مشی وحدتی خود سخنی بگویم و امری را که بنا بتقدیر الهی و سرنوشت جهان صورت می گیرد زشت و ناموزون و جنایت و هولناک معرفی کنم برای بیداری بشریت است و گرنه طرز سخن وحدتیان زیبا و موزون و جالب و جذاب و مؤدب و عین نزاکت خواهد بود.

وحدتیان هیچ امری را جنایت، پلید، نجس، ناموزون، بی رویه، خلاف حق، خلاف عدل، ضد طبیعت ضد خدا و ضد دین نمی دانند. ما به فساد در زمین معتقد نیستیم زیرا می دانیم زمین پاره کوچکی از پیکر مقدس حضرت حق است. جلوه ایست از نور اقدس الهی. ماده و حیات زمین و موجوداتش فیض مقدسی است که منشأ و سرچشمه آن از فیض اقدس ذات نامتناهی خدا تجلی نموده است. اگر از این تذکر با آگاهی بگذریم سخن را متناسب با شرایط زمان و احکام جاریه بر افکار مردمان به آن شیوه بیان می کنیم که خلاف خواست ما و روش پسندیده وحدت است. این هم خود سرنوشت است پس بدانید که بقول شمس مغربی:

چشم حق بین بجز از حق نتواند دیدن      باطل اندر نظر دیده باطل بین است

پس جامعه کهنه و ارتجاعی و پوسیده و عقب مانده نداریم اما ناچاریم این عبارات ناموزون و نا زیبا را بکار ببریم تا شما مفاهیم را دریابید و راهنمایی شوید. بقول مولوی:

این که گفتم در حدود فهم توست      مردم اندر حسرت فهم درست

گفتیم که خانواده ها جنایتی را به عنوان تعلیم و تربیت و پرورش فرزندان بطور ناخودآگاه اعمال می کنند. آن جنایت هولناک این است که آنچه همسایگان و جامعه می پسندد و برای آنها موجب آبرو و شخصیت کاذب در بین مردم غیر آگاه، خرافی، نفهم و مرتجع می شود، با اجبار و اکراه در زمینه روشن نفس فرزندان بیگناه خود پیاده می کنند:

- دخترم اینجور رفتار کن که همسایگان ایرادی نگیرند و آبروی ما نریزد ...؟
- پسرم به این طرز غذا بخور که مردم ما را با شخصیت وموند بالا بشناسند ...؟
- عزیزم اینجور لباس بپوش که توجه دیگران جلب شود. گفتار و رفتار و پندار تو باید مقبول جامعه و محیط قرار بگیرد.

کسی نیست به آنها بگوید "آبرو چیست؟" و پسند مردمان یعنی چه ؟ پس هدف از تربیت فرزند در خانه، ساختن هنرپیشه‌ای که به ساز مردمان و محیط بر قصد و جلب توجه کند و به مشتریان خود بیفزاید. خاک بر سر بشریت ناآگاه ..... ای وای از جهالت مردم .....

- مادر جان من استعداد هندسه ندارم. من ریاضیات نمی‌فهمم . من در دوران ابتدائی نمرهٔ حساب خیلی کم گرفته‌ام. من اصولاً از این رشته تحصیلی متنفرم.

- مادر می گوید ( البته با اشک و آه ): تو هم مثل پدر گور بگورت بی‌قید و الواطی، تا بود غصهٔ آن‌الدنگ را داشتم و حالا باید غم تبلی تو را بخورم .... آخر من آرزو دارم مثل بچه‌های اصغر آقا (شوهر همشیره) یک مهندس و یک دکتر به جامعه تحویل بدهم ولی از اول می دانستم .... قربان یک جو شانس وقتی هم که در منزل بابا بودیم همیشه خواهرم مورد توجه خانواده بود نه من بدبخت تو سری خور .....

از این قماش و مقوله هر روز سخنان ناهنجاری می‌شنوید و با چنین مردمانی سر و کار دارید. بهتر است که بگذریم و نتیجه جنایت هولناک ناخودآگاهی و نادانی را بررسی کنیم. مردم با این طرز تفکر و اهداف غیر عملی فرزندان‌شان را تربیت می‌کنند. تربیت که چه عرض کنم، بیمار می‌کنند، مفلوک و بیچاره می‌کنند. خلاف نهاد فطری کودک، آنچه که خودشان می‌خواهند به او تحمیل می‌نمایند. آدمی می‌سازند غیر طبیعی و باصطلاح امروزها روانی، یک خل به تمام معنی. این بچه تا در حضور پدر و مادر است مانند میمونی دست آموز البته در دوران کودکی که دوره اول از مراحل چهارگانه زندگی اوست می‌رقصد و فیلمی را که در نهادش بطور غیر طبیعی پر کرده‌اند به معرض نمایش می‌گذارد.

آنجور که مامان می‌خواهد می‌خندد، آنطور که بابا دلش می‌خواهد می‌نشیند و راه می‌رود و غذا می‌خورد. همه حرکات او مصنوعی و مطابق میل پدر و مادر است. اگر گفتید تا اینجا این کودک بینوا دارای چند شخصیت خواهد بود؟ جواب معلوم است دو شخصیت، یکی نهاد طبیعی و دیگری نهاد اجتماعی که با تربیت غلط بر او تحمیل شده است.

اما شخصیت سومی هم خواهد داشت و آن، عکس‌العمل شدید نهاد طبیعی در مقابل این تحمیل و این شخصیت کاذب خواهد بود. روزی که این خانواده به مهمانی بروند و بچه حس کند پدر و مادر جلو میزبان مزاحم او نخواهد شد برای ابراز شخصیت سوم خود یعنی رفلکس و عکس‌العمل نهاد طبیعی بدن و روان، میدان پیدا خواهد کرد (حالت عصیان یا در خود فرو رفتن و گوشه‌گیری)، زیرا عکس‌العمل نهاد هر انسانی در برابر تعلیم و تربیت تحمیلی، نسبت به مکانیسم وجودی او یکی از این دو چهره خواهد بود:

عصیان و تجاوز یا گوشه‌گیری و در خود فرو رفتن. پدر و مادر در این مجلس مهمانی، ذائقه جان‌شان تلخ می‌شود. زیرا شهین یا هوشنگ آنها مطابق آنچه که آموخته، فیلم نمی‌دهد. عجباً چرا دل‌بندمان چنین حالی دارد؟ چرا همه

چیز را بهم می‌ریزد؟ یا به چه علت در خود فرو رفته است و در گوشه‌ای نشسته و با کسی حرف نمی‌زند؟ یکی از دوستان می‌گفت:

"پسرم حسین در مجالس میهمانی با دخترها نمی‌رقصد و با آنها نمی‌جوشد، پکر و افسرده در گوشه‌ای می‌خزد ولی در خانه مطابق میل ما شاداب و سرزنده است، می‌گوید و می‌خندد." این پدر از گروه بیخبران بود.

گفتیم انسان بر اثر تعلیم و تربیت غلط چهار دوران طی می‌کند:

دوره اول زمان کودکی است یعنی دوران قبل از بلوغ که میمون دست‌آموز پدر و مادر است و گفتیم در این دوران سه شخصیت و سه چهره دارد. سه چهره کاملاً متفاوت و متغایر،

- یک چهره، آنچه که بابا و مامان خواسته‌اند

- یک چهره عکس‌العمل شدید نهاد طبیعی او که به یکی از دو صورت تجلی می‌کند: «عصیان یا افسردگی

»

- چهره دیگر، نهاد فطری و صفاتی است که از پدر و مادر یا از طبیعت به ارث برده است. این چهره، خط ژنها و کروموزومهای نطفه و نواری است که طبیعت پر کرده، فطرتی که انسان را به آن فطرت آفریده‌اند.

دوران دوم فرزندان چون بالغ بشوند، نیروی زیادی در نهادشان ذخیره می‌گردد. این نیرو، غرور کاذبی می‌آورد و می‌خواهد جوان را از پایگاه زمینی او بکند و مانند موشک بفضا پرتاب کند. دوران فرار از پدر و مادر و گریز از خانواده. در این دوران پدر و مادر مانند غولی خطرناک و دژخیمی بیرحم در نظر اولاد جلوه می‌کند. همه کارهای آنها به خصوص محبت‌هایشان در نظر اولاد زننده، خلاف طبیعت و ناسودمند جلوه می‌کند. در دل، مرگ پدر و مادر را از خدا می‌خواهد و چه مرگی.

این آرزوی نوجوانان است و این طرز فکر آنها. خیال می‌کنید این طرز فکر را از کجا آورده‌اند؟ ای پدران و مادران ناآگاه، این میوه محصول باغ شماست. چرا نگران هستید؟ کدام مخترع و صنعتگر از ماشینی که خودش ساخته ناراحت است؟ کار شما مثل اینست که خدا از دست بندگانی که خودش خلق کرده گریه کند. شما اینطور خواستید که فرزندان چنین شد. پیغمبر اسلام می‌فرماید: "فرزندان شما، جگرگوشگان شما هستند." و در جای دیگر تذکر می‌دهد: "فرزندان شما دشمنان جان شما هستند."

این دو حدیث مربوط به دو مرحله ایست که گفتیم "مرحله قبل از بلوغ فرزندان" و "مرحله بعد از بلوغ آنان." پس از آنکه فرزندان بالغ شده توانستند خود را از قفسی خانواده آزاد کنند همچون حیوانی وحشی که از قفس باغ وحش و از دست نگهداری خشن و بیرحم آزاد شده‌اند در جامعه بدون قید و بند و افسار و دهنه به جان مردم بیگناه می‌افتند. مثل اینکه او یک شخصیت بیشتر ندارد و آن شخصیت کاذب و عکس‌العملی و رفلکسی اوست. هر چه می‌کند خلاف آن چیزهایی است که پدر و مادر به او یاد داده‌اند.

این دوران نوجوانی است که بزودی سپری می‌شود. اگر در این دوران شهید نشود، زندان نرود و با عکس‌العمل خشن و بی‌رحم محیط و جامعه روبرو نگردد و اگر معتاد نشود و باصطلاح، بدن سالمی از این معرکه برهاند، وارد مرحله سوم زندگی می‌شود.

دوران سوم بزودی فطرت او تجلی می کند زیرا عمل و عکس العمل با توجه به آن اگر و مگرها انجام شده است. نهاد کروموزومی او، فطرت ژنتیکی او و حال طبیعی او ظهور می کند. اما حیف دورانش کوتاه است. در این دوران کوتاه، جوان، خودش خودش می باشد. آگاه باشید که از بین یک میلیون نفر که در جوامع عقب مانده و تحت تعلیم و تربیت غلط پرورش یافته اند یک نفر موفق می شود که بخویشتن خویش باز گردد و نهاد و فطرت طبیعی او ظهور و تجلی کند. بقیه در کشاکش زندگی و فعل و انفعالات اجتماعی له و نابود می شوند، مسخ می شوند زیرا با عکس العمل محیط و جامعه روبرو می گردند.

این گروه یعنی آنانکه به خود بازگشته و در دورانی کوتاه موفق شده اند که خودشان، خودشان باشند به یکباره با هجوم رعدآسای خانواده و جامعه روبرو می شوند، تکفیر می شوند، مسخره می شوند، به دیوانه معروف می شوند و ناچارند با مردم زمان درگیری پیدا کنند. اینها هم یک شخصیتی هستند زیرا دو شخصیت کاذب را در تصادم و برخورد عکس العمل، از دست داده اند. اگر در بین یک میلیون نفر از اینگونه جوانان یک نفر پیدا شود که خود را از غرقاب در اقیانوس متلاطم جامعه برهاند و روی پای خود بایستد، او رسالتی جهانی پیدا خواهد کرد. اوست مهدی موعود، اوست نجات دهنده بشریت. او شخصیتی است که می تواند در مقابل جهان نابسامان و مردم نادان بایستد و مسیر ناموزون رودخانه جامعه را برگرداند. طالب مردی چنینم کو بگو...

در مقاله « سعی کنیم خودمان باشیم تا بیمار نشویم » درباره خود بودن و بازگشت بخویشتن و علل بیماریهای روانی مفصلاً صحبت کرده ایم و این دو مقاله بیکدیگر مربوط است.

ما می خواهیم در مکتب روحی وحدت نوین جهانی، پنج نفر جوان بسازیم که خودشان، خودشان باشند تا مسیر زندگی ناموزون بشریت را تغییر دهیم و براه راست استوارشان کنیم. این پنج نفر معلم، مربی، پیشوا، رهنما، طبیب روحانی و نجات دهنده بشریت خواهند بود. و برای این جهان، پنج نفر مربی کافیهست. پس قطعاً امروز در دنیا پنج نفر انسان داریم که خودشان، خودشان باشند و اگر چنین افرادی در جهان باشند متأسفانه از یکدیگر خبر ندارند و نیروی آنها متحد و متمرکز نمی شود که نتیجه مطلوب از کوشش خود در راه نجات بشریت ببرند.

مرحله چهارم زندگی نوجوانان پس از آنکه در مرحله سوم یعنی زمانی که نهاد فطری و طبیعی و ژنتیکی آنها بر وجودشان حاکم است با مخالفت خانواده و محیط مواجه شدند و درگیری پیدا کردند، در مرحله چهارم غالباً در این نبرد حیاتی شکست می خورند، صد و هشتاد درجه تغییر جهت می دهند و می گویند: "بابا غلط کردیم که خودمان، خودمان بودیم. بد کردیم که از میمون صفتی و هنرپیشگی بیرون آمدیم."

در این دوران مانند پدران و مادرانشان می شوند. سنت گرا، ارتجاعی، مطیع مقررات و قوانین زورگوی جامعه، تسلیم در مقابل صاحبان زر و زور و میمون دست آموز زمامداران مملکت که به راحتی جای دوست و دشمن را در معرکه مسخره زندگی نشان می دهند. پدران و مادران یعنی آنانکه فرزندان و نوجوانان را علیل و بیچاره کرده اند همه به مرحله چهارم، ارتجاع و بازگشت کرده اند که این مرحله چهارم، اساس خانواده ها شده است، اخلاق پدران و مادران است، رویه زمامداران است، روش روحانیان است.

یکی از برادران بسیار عزیز و دانشمند در تحلیل علمی خود، مرحله پدر گونگی را عنوان کردند و فرمودند: در نهاد هر انسانی سه حالت وجود دارد:

- حالت عقلایی که همان خود بودن است - حالت بچگی و لوسگری - حالت پدرگونگی  
آن مقاله را باید مرور کنید. پس جامعه نمی گذارد خودمان، خودمان باشیم و مردکار و انسان شایسته کسی است که  
از زیر نفوذ تحمیلی جامعه و تعلیم و تربیت غلط محیط، خود را آزاد کند. بقول مولوی:

بند بگسل باش آزاد ای پسر      چند باشی بند سیم و بند زر

حافظ نیز چنین اشاره می کند:

- غلام همت آنم که زیر چرخ کبود      ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

- من ملک بودم و فردوس برین جایم بود      آدم آورد در این دیر خراب آبادم

این سخن از قول فطرت پاک انسانی است. از زبان خود حقیقی آدمیت است. مولوی در غزلی دارد:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک      چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم      به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

مقصود مردن نیست. مقصود حیات واقعی یافتن است و به زندگی راستین رسیدن. خود بودن، آدم بودن، متشخص  
بودن، قوی بودن برتر بودن و انسان کامل شدن.

الگوی انسان کامل در نهاد شما هست. مطابق او رفتار کنید. می دانم مشکل است اما سعی کنید کار مهم و مشکل  
انجام بدهید. شما نمی دانید آدم خوب چگونه باید باشد؟ آدمی که فیلم بدهد و به ساز دیگران برقصد و حقیقت  
و اصالت و شخصیت خود را فراموش کند آدم خوبی نیست. او میمون دست آموز مسخره و مقلدی بیش نیست.  
بقول مولانا جلال الدین:

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد      خلق را تقلیدشان بر باد داد

آیا کمونیسیم و مارکسیستها انقلابی هستند؟ بنظر توده و نسل جوان، آنها که بهتر تخریب کنند و نظام جامعه را  
آسانتر از هم بپاشند انقلابی هستند. مقصودم عصیانگران دیوانه مهاجم است. اما بدانید این گروه انقلابی که در  
جهان می بینید به هر شکل و شیوه و زیر هر عنوان و مکتبی، اینها جوانانی هستند که در مرحله دوم زندگی می  
باشند. مرحله فرار از خانواده و محیط، مرحله نشان دادن رفلکس و عکس العمل در مقابل تخیلات و تربیت غلط.  
اما انقلابیون واقعی چه کسانی هستند؟ آنها که خودشان، خودشان باشند. آگاهانی که از دو مرحله تحمیل سیستم  
غلط زندگی و باز تحمیل سیستم غلط عکس العمل نهاد خودشان آزاد شده اند. ما دو جور محبوس و زندانی داریم.  
یکی زندانیان دست صاحب قدرتان و یکی محبوسین قید و بندهای کسالت روانی. زندانیان دوم خطرناکترند و در  
زندان سهمگین و تاریکتری بسر می برند.

اما آزادگان و آزادیخواهان آنها هستند که همه قید و بندها را گسسته، تعلقات خاطر خود را از دست داده اند و  
خودشان به خودشان تعلق دارند. برده و بنده کسی نیستند. در مقابل هیچ فرد و مقامی، تعهد نسپرده اند. به نفس  
خودشان هم بدهکار نیستند. هوی و هوسها را از خود دور کرده اند. اقبال و ادبار برایشان یکسان است. از هیچکس  
نمی رنجند زیرا از کسی توقعی ندارند. چیزی نمی خواهند و چیزی ندارند که اگر به آن برسند یا این را از دست  
بدهند نگران شوند. بقول سعدی:

هر که را خیمه بصرای قناعت زده است      گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست

آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست

احمقترین مردم دنیا سرمایه‌داران‌اند و از آنها احمقتر و بیشعورتر، گدایانی که در آرزوی ثروت می‌میرند و از اینکه به ثروت نرسیده‌اند و برجای سرمایه‌داران ننشسته‌اند همواره نالان و گریانند و به حال ثروتمندان غبطه می‌خورند و حسد می‌ورزند.

بیایید احمق نباشیم و یا بیایید برای رضای خدا احمقتر نباشیم. یکی زندگی دنیا را دارد و علاقه آنرا ولی یک زندگی دنیا را ندارد اما رنج علاقه دنیا، او را بیچاره کرده است. می‌دانم این تعبیراتم با اصول حکمت نوین و وحدت تطبیق نمی‌کند اما تا اینجور سخن نگوئیم شما کثرتیها نمی‌فهمید زیرا هنوز وحدتی نشده‌اید.

جوانان بهوش باشید که از این چهار مرحله و از دام سه شخصیت متفاوت مرحله اول، آگاهانه خود را نجات بدهید. این هم درسی از خودشناسی است.

راستی عزیزان من. شما اکنون در کدام مرحله هستید؟